فهرست مطالب

[اشاره 2](#_Toc526097307)

[دهمین مبحث اطلاق 2](#_Toc526097308)

[دوال وجودی 3](#_Toc526097309)

[دوال عدمی 3](#_Toc526097310)

[اطلاق مقامی 5](#_Toc526097311)

[قاعده «لو کان لبانَ» 5](#_Toc526097312)

[نماز جمعه واجب تعیینی یا تخییری 6](#_Toc526097313)

[ادله عدم تعیینی بودن نماز جمعه 7](#_Toc526097314)

[خلاصه مطالب مذکوره 8](#_Toc526097315)

بسم‌الله الرحمن الرحیم

# اشاره

اواخر بحث مطلق و مقید بودیم، ما طبق کفایه جلو می‌رویم، گرچه تصویرها و طرح‌هایی که وجود دارد، با مطالبی که الآن هست، متفاوت است، اما با توجه به کفایه بیان می‌کنیم و جلو می‌رویم.

در ذیل اطلاق، تبصره‌ها و تکمله‌هایی ذکر شد که به نهمین تکمله در باب اطلاق رسیدیم که در خصوص بحث اطلاق مقامی بود، بحث‌های زیادی مطرح شد و ملاحظه کردید.

# مبحث دهم: «قاعده لو کان لبان»

دهمین مبحثی که در ذیل مباحث اطلاق قصد بیان داریم، یک قاعده‌ای است که در خیلی از کلمات فقهای ما آمده است، به‌عنوان «لو کان لبانَ و اشتهر»، این یک قاعده‌ای اصولی به شمار می‌آید که در کلمات فقها موردتوجه قرارگرفته است و در کتاب جدید الفائق که حوزه منتشر کرد، در آخر کتاب که در چاپ جدید است، این قاعده در آنجا آمده است.

یک گروه قوی و فاضلی هستند که مسائل فقه معاصر را برای تولید ادبیات و کتاب پیگیری می‌کنند، امسال حدود ده درس تنظیم‌شده که به‌عنوان فقه معاصر ساماندهی می‌شود، جمعی در آنجا کار می‌کنند، هم بخشی از مسائل اصولی ناظر به سؤال‌های جدید کار می‌شود و تبدیل به کتاب می‌شود، هم‌زمان هم بخشی از مسائل فقه معاصر و جدید را کار می‌کنند، در حال حاضر در مورد پول و بانکداری کار می‌شود.

اولین اثری که آن گروه منتشر کرد، کتاب الفائق و الرائد است که سطح تفصیلی‌اش الرائد است، کتاب متنی‌اش الفائق است، در حال حاضر به‌عنوان مکمل کفایه معرفی‌شده و می‌تواند تدریس بشود، جایگاه رسمی پیدا کرده است، در این کتاب یک بحث سیره‌های جدید عقلایی مطرح‌شده که اگر بشود در جای خودش بحث می‌کنیم.

من یک‌وقتی در ذیل مباحث دیگر استطراداً اشاره‌ای به این بحث کردم، حتی سال قبل یک بحثی داشتیم، هنوز آن کتاب آماده نشده بود.

سیره‌هایی ما داریم که در زمان معصوم بوده و سیره‌های عقلائیه‌ای داریم که در اعصار متأخر پیدا شده است، مبنای این کتاب این است، منتهی در آخر کتاب چند قاعده آمده است، یکی از آن‌ها قاعده «لو کان لبان» است، بی‌ارتباط با بحث اطلاق نیست، بعدازآن هم قاعده‌ای دیگر ذکرشده که إن شاء الله متعرض خواهیم شد.

سیر بحث ما این‌طور است که وقتی اطلاق و تقیید را بحث کردیم تا به مقدمات حکمت رسیدیم و بعدازاینکه در آنجا اتخاذ مبنا شد، گفتیم ذیل بحث اطلاق مباحثی داریم که نه مبحث را در سال قبل گفتیم و امروز مبحث دهم را پیرامون قاعده «لو کان لبان» قرار می‌دهیم و اگر بخواهیم منبعی را داشته باشیم، کتاب الفائق است که تازه چاپ‌شده، انتشارات مدیریت حوزه است.

البته به یک شکل‌هایی در اشکال دیگری گفته بودیم، الآن این مبحث را توضیح می‌دهیم و جایگاهش را عرض می‌کنیم.

# انواع دلالت‌گرها:

## 1. دوال وجودی

قبل از اینکه قاعده «لو کان لبان» و بعضی از مثال‌های آن را عرض بکنیم، مقدمه‌ای را اشاره می‌کنیم، آن مقدمه این است که سال قبل خیلی تأکید داشتیم که دال‌هایی که دارای دلالتی هستند و ما را به یک امری هدایت می‌کند، دلالتی در کلمات متکلمین و ازجمله در کلمات شارع دارد، به دو نوع اساسی تقسیم می‌شود:

یک قسم از آن دوال وجودی است، دال‌هایی است که یک وجودی دارند، یک‌کلامی صادرشده، جمله‌ای بیان‌شده، سخنی گفته‌شده، اشاره‌ای شده، این‌ها دوال وجودی است که بیشتر وقتی می‌گوییم دال و مدلول، ذهنمان به سمت دوال و دلالت‌گرهایی می‌رود که از زبان مولا و از مجاری مولا صادر شده است، آنچه به‌منزله زبان است، صادر شده است، این‌ها دوال وجودی هستند که از مولا و متکلم صادر شده است.

## 2. دوال عدمی

نوع دوم دوال عدمی هستند، یعنی نگفته‌ها و نکرده‌ها و انجام نداده‌های مولا یا متکلمی غیر از مولا ما را به یک مدلولی می‌رساند، این دنیای خیلی عجیبی است که ما با نبودها و صادر نشده‌ها یک‌چیزی‌هایی کشف بکنیم، این خیلی عقلایی است، اینکه کاری که انجام نمی‌دهد یا سخنی که نگفته است، می‌گوییم این دلالت می‌کند بر اینکه او در اینجا یک مقصودی دارد، یک‌چیزی را به ما فهمانده است.

انجام ندادن یا سخن نگفتنی که گاهی از خیلی از سخن‌های گفته دلالتش قوی‌تر است، اینکه چیزی را نمی‌گوید، اما چیزی را افاده می‌کند، با نگفتن و ننوشتن و انجام ندادن، ما می‌توانیم یک‌چیزی از مراد مولا و متکلم را کشف بکنیم، این‌ها دوال عدمیه است که با این ادبیات اگر در اصول پایه‌ریزی بشود، در این صورت خودش مسئله و مطلب مهمی می‌شود.

به نظر می‌رسد که اگر اصول را از اول تا آخر بخوانیم، در مواضع مختلف مواجه با دوال عدمیه می‌شویم، یعنی نگفته و نکرده‌ای دلیل شده که مولا این مسئله یا مطلب را می‌خواهد یا نمی‌خواهد.

گاهی هست که کاشف مراد مولا این است که صلّ، اقم الصلاة و امثالهم، این گفته‌ها یا کرده‌ها کاشف از مراد مولا می‌شوند، اما در قسم دوم که دوال عدمیه هستند، نگفته‌ها و نکرده‌ها کاشف از مراد مولا می‌شود.

در مواضع مختلف شما باقاعده دوال عدمیه در اصول مواجه هستید، یکی از آن‌ها اطلاق است، اطلاق لفظی یعنی نیاوردن قید، قید را نیاورده است، شما کشف می‌کنید که همه اقسام و انواعش را می‌خواهد، بالاتر از آن عدم بیان یک مطلب در اطلاق مقامی است، اینجا در مقام بیان بوده، این اجزاء نماز را گفته است، آن اجزاء را نگفته است، پس آن‌هایی که گفته نشده است، نمی‌خواهد، از نگفتنش نخواستن را کشف می‌کنیم، همیشه این‌طور نیست که از گفتن خواسته مولا را کشف بکنیم، گاهی از نگفته او خواسته او را کشف می‌کنیم، مثل‌اینکه در اطلاق لفظی داریم و در اطلاق مقامی کمی برجسته‌تر داریم.

اطلاق مقامی که سال قبل بیان کردیم، گفتیم که یک طیفی دارد، همچنین در سیره می‌گوییم یک‌بخشی از آن فعل مولاست، بخشی از سیره ترک مولا است، اینکه مولا این کار را نکرد، این خواسته‌ای را از مولا نشان می‌دهد.

مواضع دیگری هم در اصول هست که نگفته و نکرده را کاشف از یک اراده و خواسته مولا به شمار می‌آوریم و از آن پلی می‌زنیم برای اینکه دنیای اراده مولا را کشف بکنیم، این‌ها را دوال عدمیه می‌نامند، مناسب است که خود این مقوله به‌عنوان یک بحث پایه اصولی تفصیل پیدا بکند، در سال قبل در این مورد خیلی صحبت کردیم، الآن هم اشاره‌ای کردیم.

عدم القول، عدم الفعل، عدم القید، عدم المخصص و امثالهم می‌تواند راهنمای کشف اراده و مراد مولا بشود، این یک بحث بنیادی است که شاخ و برگ آن در مباحث مختلف اصولی قابل‌مشاهده است.

عدمی که دال می‌شود؛ یک نوعش در اطلاق لفظی بود، یک سطح روشن و برجسته آن است، در اطلاقات لفظیه می‌گویید که این مطلب را گفته و قیدش را نگفته است، معلوم می‌شود که همه‌اش را می‌خواهد، این نوع یا نوع دیگر برای او فرق نمی‌کند، اینجا عدم قید در کنار آن مطلق است، یک سطح بالاتر از آن، آن چیزی بود که در اطلاق مقامی بنا بر تعریف مشهور ما شاهد بودیم.

# اطلاق مقامی

در اطلاق مقامی مثالی که زده می‌شود، این است که در یک حدیثی شرایط و اجزاء نماز بیان شده است، یک شرطی که ما شک داریم یا جزئی که شک داریم، مثل قنوت یا سجده استراحت، در آنجا نیامده است، گفتیم اینجا که قرار است که همه‌چیز را بیان کند، اما نگفته است، مشخص می‌شود که اینجا شرط و جزء نیست، این اطلاق مقامی است، کمی بالاتر و متفاوت با اطلاق لفظی بود.

# قاعده «لو کان لبان»

تکمله دهم ذیل مباحث اطلاق که قابل‌بیان است؛ قاعده «لو کان لبان» است که سطح دیگر و سومی از دال عدمی است، این سطح سوم که در قاعده «لو کان لبان» آمده است، این است که در مواردی که بحث اطلاق نیست، نه اطلاق لفظی و نه اطلاق مقامی است، یک چیز مستقلی نمی‌دانیم در شرع هست یا نیست؟ می‌خواهیم بگوییم همین‌که در این کلمات و روایات و اخبار ما نیست، به مولا نسبت بدهیم که مولا آن را قرار نداده است، قبل اینکه به برائت برسیم، الآن شک کنیم که فلان تکلیف را داریم یا نداریم، به طور مثال دعای عند رؤیت هلال، نمی‌دانیم که تکلیف داریم یا نداریم؟ در اینجا برائت جاری می‌کنیم، اما برائت یک اصل عملی است، قاعده «لو کان لبان»، می‌خواهد بگوید که این نیست، ما حکم می‌کنیم که شارع این را ندارد، دال به شکل اماره پیدا می‌شود، یک عدمی اماره می‌شود برای اینکه مولا این مسئله را نمی‌خواهد، این‌طور نیست که شک در عمل داشته باشیم و بگوییم برائت جاری می‌کنیم، به نحوه اماره حکم به عدم یک حکم می‌کنیم، این خیلی بالاتر از اطلاق لفظی و حتی اطلاق مقامی است، یعنی می‌گوییم که نگفتن مولا، نیافتن این حکم در این مجموعه اخبار و روایات و آیات، نشانه این است که شارع این حکم را نمی‌خواهد، حکم نیست، حکم را نفی می‌کنیم، این‌طور نیست که بگوییم نمی‌دانیم در عمل إن شاء الله مشکلی ندارد، قبح عقاب بلا بیان، بلکه نفی حکم به شکل دال عدمی می‌کنیم، این چیزی است که در قاعده «لو کان لبان» است.

پس عدمی که یک خواسته‌ای را کشف می‌کند، اراده مولا را اثبات می‌کند، گاهی در حد همان عدم القید است که اطلاق لفظی می‌شود، گاهی عدم بیان جزء و شرط است در روایتی در مقام بیان جمیع اجزاء و شرایط بوده که اطلاق مقامی است، گاهی عدم یک حکم از اساس است، این در بند دهم ذیل قاعده «لو کان لبانَ» می‌گوییم.

## استدلال بر عدم وجوب اقامه با قاعده لوکان لبان

مثالی که در همین کتاب آمده است، بحث «اقامه» است، یک بحثی است که آیا اذان و اقامه واجب است یا خیر؟ در اذان تقریباً اتفاق بالاتری است که واجب نیست، در اقامه دو قول است که اقامه آیا به‌عنوان یک مقدمه واجب است؟ یا از مستحبات قبل از نماز است؟ غالب می‌گویند که واجب نیست، یک قول نادر هست که می‌گوید اقامه واجب است.

یکی از استدلال‌هایی که برای قول غالب و مشهور در نفی وجوب اقامه شده است، همین است که می‌گوید: «لو کان لبان»، اقامه چیزی است که مبتلابه مکلفین است که هرروز برای همه حداقل در پنج وقت و پنج نماز مورد ابتلا است، چیزی که هرروز مورد ابتلا است، اگر واجب بود، به این نحو اختلاف نمی‌شد، چنان بایستی این امر مورد ابتلا اگر وجوب داشت، رسوخ داشته باشد که در آن تردید پیدا نشود، آن‌قدر روایت داشته باشد یا اگر روایت ندارد، آن‌قدر وضوح داشته باشد که مورد اتفاق همه از اول تا آخر باشد، مثل‌اینکه کسی سؤال کند که آیا نماز تکبیرة الاحرام دارد یا ندارد؟ این‌قدر این امر مورد ابتلا بوده است که هم روایت زیاد دارد و چنان اقوال و سیره و رفتار متشرعه رسوخ دارد که جای هیچ تردیدی باقی نمی‌گذارد، برای اینکه هرروز میلیون‌ها نفر نماز می‌خوانند، نمی‌شود گفت که این مسئله، مسئله بسیار مهمی بوده اما هیچ ظهوری در روایت و اقوال و سیره متشرعه ندارد؟!.

## تشکیک در تعیینی بودن نماز جمعه با قاعده لوکان لبان

بحث دیگری که گاهی بنده در صلاة جمعه عرض کردم این است که در عصر معصوم نماز جمعه واجب تعیینی است یا واجب تخییری؟ مثالی که می‌زنم کمی بالاتر از قبلی است، می‌گوییم که ظواهر ادله وجود دارد که در ظهر جمعه باید نماز جمعه را خواند، حتی ممکن است که از آن استفاده وجوب تعیینی هم بکنیم، مرحوم آقای مرتضی حائری کتابی به نام کتاب صلاة جمعه دارند، در آنجا حدود یازده دلیل ذکر کردند که نماز جمعه هم در عصر غیبت و هم در عصر حضور تعیینی است، ایشان قبل از انقلاب مقید به نماز جمعه بودند، چون نظر ایشان تعیینی بود.

نکته‌ای در مقابل ایشان وجود دارد و آن این است که نماز جمعه‌ای که هر هفته مورد ابتلای همه است، اگر واجب تعیینی بود، تمام مکلفینی که دارای آن شرایط هستند، اگر وجوب تعیینی برای آن‌ها داشت، واقعاً باید چنان جاافتاده در اذهان باشد و در سیره‌ها که جای شک و شبهه‌ای در آن نباشد.

## ادله عدم تعیینی بودن نماز جمعه

در زمان امیرالمؤمنین همه آن‌هایی که شرایط را داشتند، در زمان امیرالمؤمنین حکومت عادله صد در صد است، همه واجدین شرایط اگر لازم بود به نحو تعیینی نماز جمعه را اقامه بکنند، این یک ظهور و بروزی بیش ازآنچه الآن داریم، باید داشت، بایستی در تاریخ ثبت و ضبط می‌شد، زمان امیرالمؤمنین همه آن‌هایی که در آن مسافت هستند، با رفت‌وآمدی که به‌سادگی امروز هم نبود، بر آن‌ها واجب بود که در نماز جمعه شرکت بکنند، بایستی خیلی در تاریخ وضوح پیدا کرده باشد، درحالی‌که این‌طور چیزی در تاریخ نیست.

البته این یک مقداری از قبلی دشوارتر است، «لو کان لبان»، اگر وجوب تعیینی داشت، ولو وجوب تعیینی در عصر حضور، بازهم می‌گوییم«لو کان لبان» و چون مشاهده می‌کنیم که این‌طور چیزی نیست، پس وجود نداشته است، پس به‌طریق‌اولی در عصر غیبت تعیینی نیست.

این‌طور مسئله‌ای یا بایستی ادله واضحه‌ای داشته باشد که ظهورش به‌صرف اطلاقی و امثالهم نمی‌شود، بلکه ظهور واضحی باید داشته باشد و علاوه بر آن در تاریخ و رفتار و عمل باید یک انعکاس قوی داشته باشد.

اگر هیچ‌کدام از این‌ها را نداشته باشیم، باید بگوییم که علی‌رغم همه این ظهورهای اولیه که هست، دومی چیزی بالاتر از اولی است، در اولی می‌گوییم که نمی‌دانیم اقامه واجب است یا نیست، دلیلی هم نداریم، بنابراین «لو کان لبان» پس اقامه واجب نیست، اما در دومی می‌گوییم که «لو کان لبان» گاهی در حدی قرار می‌گیرد که ظواهر خیلی معمولی را بی‌خاصیت می‌کند، این چیزی بالاتر از اولی است، این مطلب در آن کتاب نیامده است.

وقتی مشاهده می‌شود که ظهور اولیه مواجه با شبهه «لو کان لبان» است، عقلا می‌گویند که این‌طور ظهوری اعتبار ندارد، این مرتبه عالی‌تری هست که در آن کتاب ذکر نشده است.

## قیاس استثنائی بودن قاعده لوکان لبان

پس «لو کان لبان» یک قیاس استثنایی است، می‌گوید که این مسئله متناسب با جایگاهی که دارد، اگر در شرع بود و مراد مولا بود، یک انعکاسی در روایات، فتاوا و سیره متناسب با اهمیت خودش بایستی داشته باشد، چون این انعکاس را ندارد، التالی باطلٌ، پس این حکم در شریعت نیست، نفی تالی منتج نفی مقدم است.

«**لو کان هذا الحکم ثابتاً فی الشریعة لظهر و بانَ فی الروایات و الاقوال و الفتاوا و سیرة المتشرعه و لکن لم تظهر و لم تبن**»، این قیاس استثنایی یک قاعده است که یک نبود را و نیافتن را دلیل می‌گیرد برای اینکه این حکم در شریعت نیست.

در ردع سیره‌های عقلائیه هم همین قاعده جاری شده است، می‌گوید که سیره عقلائیه بسیار قوی اگر بود، رادعی متناسب با آن باید باشد، اساتید این‌طور مثال می‌زدند که می‌گفتند اگر یک سیل قوی در رودخانه می‌آید، کسی که جلوی این سیل را می‌خواهد ببندد، باید یک آب‌بند قوی جلوی این سیل قوی را بگیرد.

اگر یک سیره عقلائیه‌ای مثل عمل به خبر واحد و امثالهم که خیلی رایج و شایع است وجود داشت، این را نمی‌شود با یک آیه یا روایت با دلالتی که محل تردید و شبهه است، گرفت، بلکه باید آیات و روایات با دلالت قوی جلوی این سیره را بگیرد، مثلاً قیاس یک سیره‌ای بود که جاری بود، پنجاه روایت جلوی این مسئله را گرفت، با یک روایت نمی‌شود جلوی سیره قوی را گرفت.

اگر شارع سیره‌ای را قبول نداشت، باید جلوی آن را قویاً می‌گرفت، ازاینجا معلوم می‌شود که قاعده «لو کان لبان»، گاهی نفی چیزی را اثبات می‌کند، مثل نفی وجوب اقامه، نفی وجوب تعیینی نماز جمعه، گاهی خواسته مولا را اثبات می‌کند، مثل‌اینکه می‌گوید که این سیره قوی جاری عقلائیه‌ای که جلوی چشم مولا عمل می‌شده است، اگر می‌خواهد ردعش کند، باید قویاً وارد بشود، چون قویاً وارد نشده است، پس آن را قبول دارد، اینجا دال عدمی است، اما مدلول اثبات حکم است.

پس دال عدمی که «لو کان لبان» هست، گاهی نفی حکم را اثبات می‌کند، گاهی اثبات یک حکم را نتیجه می‌دهد.

چند مطلب بیان شد؛

# خلاصه مطالب مذکوره

1 – دوالی که کشف از اراده مولا بکند بر دو قسم است:

الف – دوال وجودی

ب – دوال عدمی

2 – دال عدمی گاهی در سطح اطلاق لفظی است که عدم، کنار یک‌لفظ است.

3 – سطح بالاتر چیزی است که در اطلاق مقامی هست، عدمی است اما در مجموعه‌ای که ذکر شده است، سطح راقی‌تر عدم بیان به شکل مستقل است، در کنار یک امر موجودی نیست، یک‌چیزی رأساً در روایات نیست.

4 – دال عدمی در سطح سوم، اسمش در قاعده «لو کان لبانَ» است که یک قیاس استثنایی به شکل «لو کان لبان» است، لکن لم تبن فلم یکن.

5 – قاعده «لو کان لبان» گاهی یک حکمی را در شرع نفی می‌کند، مثل اقامه یا وجوب تعیینی نماز جمعه، گاهی هم یک‌چیزی را اثبات می‌کند، مثل اثبات امضای یک سیره.

لذا بان متناسب با سطح مسئله است، یک معیاری می‌خواهد و مطلق نیست.